

دریافت: ۹۱/۹/۹

تایید: ۹۱/۱۲/۸

## دیالکتیک هویت فردی و هویت جمعی در رمان *دل‌بند* نوشته‌ی تونی موریسون

وحید غلامی<sup>۱</sup>

کیان سهیل<sup>۲</sup>

### چکیده

در این مقاله، با بررسی محتوایی و ساختاری رمان *دل‌بند* نوشته‌ی تونی موریسون، رابطه‌ی دیالکتیک هویت فردی و گروهی سیاه‌پوستان بررسی گردیده‌است. داستان این رمان تلاش برده‌داران در جهت اعمال خشونت علیه سیاه‌پوستان و استثمار آنان است. برده‌داران می‌کوشند تا با اعمال زور و اجبار و جدا کردن افراد از خانواده و نزدیکانشان، بردگان را از احساس تعلق به جامعه‌ی خویش و پذیرش نقش و مسئولیت در قبال آن محروم سازند. هدف از این محرومیت سلب هویت افراد و اختلال در هدفمندی و اراده آنان است. درمقابل، بردگان می‌کوشند تا با پیوستگی دلها و درمیان گذاشتن خاطرات، سرگذشت، و افکار و احساس‌ها و حتی با احضار ارواح مردگان خویش، پاره‌های اجتماع از هم گسیخته‌ی خویش را پیوند زنند تا بتوانند تصویر و معنای زندگی خویش را در آن آینه‌ی بزرگ ببینند. این دیالکتیک فرد و جامعه به مضمون اصلی رمان تبدیل شده است. ساختار روایی رمان نیز این مضمون را به خوبی نشان می‌دهد. روایت نیز کاری گروهی است و از زبان افراد زیادی بیان می‌شود. همزمان که افراد سیاه‌پوست یکی یکی به گروه می‌پیوندند و سرگذشت و افکار و احساسات خویش را درمیان می‌گذارند، خود روایت نیز - که به نوعی تاریخ‌نگاری و سند هویتی این قوم است - اندک اندک شکل می‌گیرد. روایان، که گاه از یکدیگر تمییزناپذیرند،

---

۱. دکتری زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی.

پیام‌نگار: vahidgholami20@gmail.com

۲. عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی.

پیام‌نگار: ks1348@yahoo.com

روایت یکدیگر را کامل کرده و معنا می‌بخشند، تا وابستگی هویتی متقابل خویش را به نمایش بگذارند.

**کلید واژه‌ها:** تونی موریسون، دلبند، دیالکتیک هویت فرد و گروه، روایت، استثماری، تاریخ‌نگاری پسامدرن.

#### مقدمه

تونی موریسون<sup>۳</sup> همواره اظهار داشته‌است که رمان *دلبند*<sup>۴</sup> داستان یک قوم است نه یک فرد. در جای جای این رمان مشاهده می‌کنیم که سیاهان می‌کوشند تا به انحای گوناگون خود را به جامعه سیاه‌پوستان، با خاستگاه و ویژگی‌های فرهنگی خاص، پیوند بزنند. در واقع شخصیتها تنها زمانی احساس بودن، هویت، و هدفمندی می‌کنند که خود را عضوی از این جامعه بدانند. احساس تعلق به این جامعه موجب نجات و رستگاری افراد می‌گردد (آنجلو<sup>۵</sup> ۱۲۰). موهانتی<sup>۶</sup> در تفسیر خود از رمان *دلبند* به تلاش شخصیت‌های سیاه‌پوست در جهت شناخت نقش تاریخی- اجتماعی خود اشاره می‌کند و معتقد است که تک‌تک شخصیت‌ها خود را نیازمند این شناخت می‌دانند (۱۱۸-۱۰۸). موریسون با بیان سرگذشت، خاطرات و افکار و احساسات تک‌تک شخصیت‌های اصلی رمان در واقع جامعه فرهنگی خاصی را به خواننده می‌شناساند. اما آنچه مسلم است این‌که فهم و درک شخصیت‌ها و افکار و اعمالشان بدون شناخت جامعه و فرهنگ آنها میسر نیست. بنابراین، خواننده هم مانند هر یک از شخصیت‌ها درمی‌یابد که فهم هویت فردی بدون درک هویت اجتماعی سیاهان ممکن نیست. در این باره ویلند<sup>۷</sup> می‌نویسد: «موریسون در داستان‌هایش همواره تأکید می‌کند که هویت فردی وابسته به زندگی اجتماعی و جز لاینفک آن است، حتی اگر آن جامعه شدیداً از هم گسیخته باشد» (۸۴).

می‌توان گفت که اغلب داستان‌های موریسون توصیف تلاش و حرکت شخصیت‌ها در جهت ساختن و تعریف هویت فردی است. آنچه در این میان حائز توجه است این است که

---

3 .Toni Morrison

4 .Beloved

5 .Angelo

6 .Mohanty

7 .Weiland

این تلاش برای ساختن و تعریف هویت در سطح جمعی و گروهی انجام می‌گیرد. از آنجا که کنش اصلی اغلب این رمان‌ها تعریف هویتی واحد و یگانه و غلبه بر چندگانگی و آشفتگی است، می‌توان اغلب این آثار را «رمان کمال شخصیت» نامید، با این تفاوت که در این متون خودشناسی و کمال فرد به تنهایی مدنظر نیست، بلکه تلاش شخصیت‌ها در جهت شناخت هویت خویش در آینهٔ گروه است. همان‌طور که دیکسون<sup>۸</sup> می‌گوید رمان‌های موریسون «رمان‌های کمال شخصیت کل یک جامعه و بیان درونیات قومی و نژادی است نه زمزمه‌های فردی و شخصی» (۱۳۷). بیان همزمان هویت فرد و گروه و تعریف این دو درآینه یکدیگر رمان‌های موریسون را از لحاظ شکل و محتوا به دیالکتیک میان فرد و جامعه بدل کرده‌است (کوهن<sup>۹</sup> ۳۸۵). همان‌طور که فرمن<sup>۱۰</sup> می‌گوید، «وجود جامعه به عنوان میراث‌دار عناصر سنت و فرهنگ، برای حفظ هویت و تمامیت افراد اجتناب‌ناپذیر است» (۷۲).

#### تعلق اجتماعی و استثمارزدایی در رمان *دل‌بند*

شخصیت‌های رمان *دل‌بند* نیز خود را در ارتباط با دیگر شخصیت‌ها تعریف می‌کنند. برای نمونه، سز<sup>۱۱</sup> هویت خود را به‌اعتبار نقش مادری و پرستارگونهٔ خویش درقبال فرزندان معنا می‌بخشد. جالب‌ترین نمود این مطلب زمانی رخ می‌دهد که سز در مسیر سفر با خطر مرگ دست‌وپنجه نرم می‌کند. او که به وجود خویش به عنوان مادر معنا می‌بخشد نگران جان خویش نیست، بلکه نگران «جان مادر بچه‌های‌اش» است، و با نگرانی باخود می‌گوید «مادر این بچه دارد می‌میرد». در این لحظه او وجود خود را به عنوان «قبرستان خزندهٔ آخرین لحظه‌های کودکی شش ماهه» معنا می‌دهد. این انکار نفس بیانگر وابستگی معنایی و هویتی سز به جامعهٔ سیاه‌پوستان است. سز در دوران بردگی تحت فشار و خشونت برده‌داران از جامعهٔ خویش جدا شده و به همین سبب از هرگونه هویت و ذهنیتی تهی شده‌بود. در آن هنگام برده‌داران با القای هویت دلخواه خویش سز را به کالایی مملوک، بی‌اراده و بی‌روح تنزل داده بودند. بعداز فرار از سویت هوم سز می‌کوشد تا با این هویت

---

8. Dixon

9. Cohn

10. Furman

11. Sethe

القا شده و استثمارگرایانه مقابله کند. این استثمارزدایی مستلزم ساختن و تعریف هویتی جدید است. سز این هویت جدید را با فردی کردن و درونی کردن مؤلفه‌ها و شناسه‌های قومی-نژادی سیاهان و با تعریف نقش خویش در بافت کلی این جامعه ممکن می‌سازد. استثمارزدایی زمانی حاصل می‌شود که فرد خود را از قید تجویزات و تعاریف فرهنگ غالب رها کرده و خود را به‌عنوان عضو گروه متقابل بازتعریف کند. ساختارشکنی تعاریف و تجویزات برده‌داران تنها با عضویت در جامعه سیاهان و شناخت این ریشه‌ها و ویژگی‌های این جامعه ممکن می‌شود. هنگامی که افراد استثمارشده موفق می‌شوند به یکدیگر ببینوند و از دل کثرت و پراکندگی به اشتراک و اجتماعی دست یابند، آن‌گاه می‌توانند هویت فردی خویش را در آینه این هویت و فرهنگ اجتماعی شناسایی و تعریف کنند. بنابراین استثمارزدایی حاصل فرایندی است که طی آن افراد استثمارشده و تکافتاده که از جانب فرهنگ غالب به انقیاد و بردگی گرفته شده‌اند از رهگذر برساختن گروه و اجتماع به معنا و هویتی جدید دست می‌یابند و نقش تجویز شده از جانب فرهنگ استثمارگرایانه غالب را به چالش می‌کشند. همان‌طور که مری الیوت<sup>۱۲</sup> تأکید می‌کند، تحت بردگی افراد هویت فردی خویش را از دست می‌دهند. این اتفاق حاصل تکافتادگی و محرومیت سیاهان از احساس همبستگی و تعلق به جامعه خویش است. آن‌گاه که احساس تعلق از فرد گرفته شود او دیگر نمی‌تواند خویش را به اعتبار ارتباطات اجتماعی تعریف کند و از همین رو احساس هویت و ذهنیت فردی برای او غیرممکن می‌شود. به عبارت دیگر، برده‌داران با جدا کردن فرد از جامعه و خاستگاه خویش و محروم کردن وی از احساس تعلق به آن جامعه، آنان را از احساس هویت فردی محروم می‌کنند (۱۸۶).

جامعه و ارتباطات اجتماعی در واقع تعیین‌کننده هویت افرادند، از همین رو، فردیتی خارج از بافت اجتماع شکل نمی‌گیرد. افراد نمی‌توانند خارج از ساختار جامعه هویت خویش را تعریف کنند. در این باره جوی جیمز<sup>۱۳</sup> می‌گوید، برای «عضویت در جامعه اجتناب‌ناپذیر است، تمام آنچه که در حوزه اراده فرد است این است که چگونه نقش خویش را در جامعه تعریف کند» (۲۱۹). در رمان دل‌بند شخصیتها سرگذشت خویش را با یکدیگر در میان می‌گذارند و از این طریق احساس فردیت و هویت خویش را تقویت می‌کنند. همزمان که سز

---

12. Elliot

13. James

هویت خود را باز می‌شناسد و گذشته خویش را به یاد می‌آورد. دنور<sup>۱۴</sup> نیز با آگاهی از گذشته و اصل و نسب مادرش به شناختی از هویت و شخصیت خویش می‌رسد. همان‌طور که هندرسن<sup>۱۵</sup> می‌گوید: «در واقع سز تلاش می‌کند تا تکه‌های سرگذشت دنور را به هم وصل کند تا بدین وسیله زمینه‌ای را فراهم آورد که دنور تصویر خود را روی آن حک کند» (۹۹).

در یکی از صحنه‌های رمان، سز، دنور و دلبند در ارتباطی به‌غایت صمیمانه افکار و احساسات ناگفته خویش را با نگاه و بدون ارتباط کلامی به یکدیگر منتقل می‌کنند. این گفت‌وگوی غیرکلامی سه‌نفره مبهم و گیج‌کننده است، چراکه خواننده نمی‌تواند منبع و مخاطب این افکار را مشخص کند. این درهم‌تنیدگی و غرق شدن در گروه نماد ذوب شدن هویت فردی در هویت جمعی است. البته این ارتباط فرد با جامعه رابطه‌ای دیالکتیک است چراکه جامعه تنها محصول به‌هم پیوستن و اتحاد افراد است و افراد نیز تنها با تعلق و ایفای نقش در این جامعه معنا و هویت می‌یابند:

دلبند

تو خواهر منی

تو خواهر منی

تو چهره منی، تو خود منی

دوباره پیدایت کردم. باز پیش من برگشتی

تو دلبند منی

تو از آن منی

تو از آن منی

تو از آن منی (۲۱۶).

پل دی<sup>۱۶</sup> نیز که بعد از سال‌ها اسارت و انزوا موفق می‌شود سز و جامعه سیاهان را در ۱۲۴ پیدا کند می‌کوشد تا داستان سرگذشت خویش را با ساکنان ۱۲۴ سهیم شود. سز، دنور و دلبند نیز متقابلاً و به تدریج سرگذشت خویش را با او سهیم می‌شوند. این کار باعث می‌شود که پل دی، که پیشتر فاقد هرگونه هویت فردی بود، رفته‌رفته احساس فردیت و

---

14. Denver

15. Henderson

16. Paul D

هویت خویش را به اعتبار عضویت و تعلق به این گروه به دست آورد. پل دی که همانند دیگر برادرانش به شیوه‌ای کالاوار توسط برده‌داران نامگذاری و براساس الفبا کدگذاری شده‌بودند، با عضویت در گروه سیاهان ۱۲۴ موفق می‌شود هویت خویش را به‌عنوان انسانی آزاد و ذی‌اراده از نو تعریف کند. در اینجا نیز، ساختن هویت حاصل احساس تعلق به جامعه و تعریف دوباره خویش براساس نقش و ارتباطات اجتماعی و جایگاه او در شبکه روابط گروهی است. به عبارت دیگر، پل دی خود را براساس مؤلفه‌ها و شناسه‌های جمعی بازتعریف کرده و این مؤلفه‌ها و شناسه‌ها را شخصی و درونی می‌کند؛ شناسه‌ها و ویژگی‌هایی که خود او در ساختن آنها نقش داشته‌است، زیرا او با بیان سرگذشت خویش و سهم شدن در خاطرات و سرگذشت دیگر افراد گروه در ساختن این اجتماع و این ویژگی‌ها نقش داشته‌است. این دیالکتیک فرد و جامعه باعث می‌شود که پل دی و دیگر ساکنان ۱۲۴ احساس کالا بودن و بی‌ارادگی را با احساس هویت فردی و آزادی اراده جایگزین کنند. دبوراً آیر سیتتر<sup>۱۷</sup> موفقیت پل دی در بازسازی هویت جنسی مردانه خویش را محصول رابطه‌ی دیالکتیک میان سرگذشت فردی او با سرگذشت سز و دنور می‌داند (۲۹-۱۷). پل دی بعد از اینکه موفق می‌شود شرح حال گذشته خویش را با سز و دلبند در میان گذاشته و خود نیز از گذشته و درونیات آنان باخبر شود، هویت و نقش مردانه خویش را در رابطه با هویت و نقش زنانه‌ی آنان در جامعه سیاه‌پوستان تعریف و بازسازی می‌کند.

یکی دیگر از ترفندهایی که برده‌داران در جهت القای حس بی‌هویتی و کالاگونگی به کار می‌بندند جدا کردن سیاهان از خاستگاه و ریشه خویش و قطع ارتباط آنان با گذشته قومی خویش بوده‌است. در واقع، برده‌داران همواره می‌کوشند تا با جدا کردن سیاهان از یکدیگر و جعل هویت و ریشه آنان هرگونه تلاش برای دستیابی به تصویری جامع و معنادار از گذشته و تاریخ قومی را در آنان ناکام بگذارند. در مقابل، سیاهان برای ارتباط دوباره با ریشه و گذشته‌ی خویش می‌کوشند تا با کنار هم گذاشتن سرگذشت و شرح حال تک‌تک افراد تصویری جامع و معنادار از هویت جمعی قوم خویش فراهم کنند. اما تاریخ و سرگذشت فرد سیاه‌پوست به تنهایی فاقد معنای تاریخی و اجتماعی است. از این رو فرد سیاه‌پوست بدون آگاهی از سرگذشت دیگر سیاهان قادر به تعریف جامعی از خویش نمی‌باشد. تنها با ایجاد

---

17. Ayer Sitter

رابطه دیالکتیک میان فرد و گروه است که برده سیاه می‌تواند هویت فردی و معنای رنج و زندگی خویش را تعریف کند.

سز تن خود را به خانه و خانواده خویش تشبیه می‌کند. تعریف او از تن خویش تنها به مرزهای تنش محدود نمی‌شود، بلکه فرزندانش را نیز «پاره تن خویش» می‌داند. این درهم تنیدگی تن‌ها و هویت‌ها، که یادآور مرحله «تخیلی»<sup>۱۸</sup> لاکان است، مؤثرترین راه برای مقابله با تلاش برده‌دران در جدا کردن فرد از جامعه سیاهان است. برده‌داران با جلوگیری از تشکیل خانواده توسط سیاهان آن‌ها را به عنوان کالایی تصاحب شده تعریف می‌کنند و با این کار سیاهان را نه تنها از تصور هرگونه وحدت و اشتراک گروهی محروم می‌کنند، بلکه میان اراده و تن افراد جدایی می‌افکنند. اما سز می‌کوشد تا با ایجاد هویت فردی در خویش و کسب احساس اراده و تملک بر تن خود این روند استثمارگراییانه را بی‌اثر بگذارد. اما او برای ایجاد احساس اراده و تملک بر تن خویش در ابتدا باید هویت خود را در ارتباط با دیگر اعضای گروه تعریف کند. برای این کار او می‌بایست با شکستن مرزهای تن خویش و دیگران هویت جعلی و القایی زمان بردگی و برچسب‌ها و طبقه‌بندی‌های آن‌ها را درهم بریزد و تن قومی و جمعی واحدی ایجاد کند. آن‌گاه است که او می‌تواند تن و هویت خویش را همانند پیکره‌ای منحصر به فرد بر زمینه این تن قومی و گروهی حک نماید. سز هرگونه تمایز میان خویشتن خویش و نقش مادری‌اش را رد می‌کند، و در واقع اولی را تنها به اعتبار دومی معنا و نمود می‌بخشد (کارول هندرسن<sup>۱۹</sup> ۹۹).

به عبارت دیگر، سز تنها با پیوند دادن خویش با فرزندانش است که به شناختی از هویت منحصر به فرد خویش می‌رسد. محیط خانواده که نخستین سطح زندگی اجتماعی است در ایجاد هویت فردی و القای حس تعلق و مسئولیت نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. سز باید نخست اجزای وجود و تن از هم گسسته خویش را در وجود اعضای خانواده‌اش ذوب کند تا بتواند از خمیرمایه آن هویت خویش را بازسازی کند. از همین روست که او همواره تن فرزندان خویش را ادامه تن خویش می‌داند.

*اکنون بیست‌وهشت روز تمام بود که سز آزاد شده بود. روزهای التیام، آسایش، و ارتباط واقعی. روزهای باهم بودن: او اکنون اسم چهل پنجاه نفر از دیگر سیاهان*

---

18. imaginary

19. Carol Henderson

را می‌دانست، افکارشان را، عاداتشان را، اینکه آنها کجا بوده و چه کرده‌اند: غم‌ها و شادی‌هایشان را همراه غم و شادی خویش احساس کرده‌بود؛ این وضعیت حالش را بهتر می‌کرد... اکنون او لذت بیدار شدن هر صبح و تصمیم‌گیری در مورد امور روزانه‌اش را با دل و جان حس می‌کرد... او به همراه دیگر سیاهان نره‌نرۀ وجود خویش را اعاده کرده‌بود. رهایی از یوغ بردگی کافی نبود، مهم اعاده مالکیت بر آن خویشتن آزاد شده بود (۹۵).

سز و دیگر سیاهان در هنگام زندگی در سویت هوم از ایجاد پیوند و انسجام گروهی محروم بودند، از همین رو در غیاب هرگونه هویت گروهی و شناسه‌ها و ویژگی‌های فرهنگی-اجتماعی، آینه‌ای برای بازتاب هویت و جایگاه نقش فردی نداشتند. این وضعیت مطلوب استعمارگران بود تا بدان وسیله هرگونه اراده، هدف و تعامل را از آنان سلب کنند. سز با فرا رفتن از مرزهای تن و وجود خویش و درآمیختن در وجود فرزندان‌ش برچسب‌گذاری‌ها و طبقه‌بندی استعمارگران را بی اعتبار می‌کند. این عمل سز و نتیجه حاصل از آن یادآور همان پدیده‌ایست که گلوریا آنزالدو<sup>۲۰</sup> «خودآگاهی زنان دورگه» و هومی بابا<sup>۲۱</sup> «موقعیت متغیر» می‌نامد.

حضور فعال ارواح مردگان در رمان دل‌بند بیانگر این مطلب است که بازسازی اجتماع از هم گسیخته‌ی سیاهان نیازمند حضور همه‌ی افراد است، حتی ارواح مردگان. موریسون در یکی از گفت‌وگوهایش نیاکان را به «حضور هدایت‌گر» تعبیر می‌کند. در آثار موریسون این باور همیشه وجود دارد که «زندگان همواره می‌توانند با نیاکان مرده خویش سخن بگویند» (بیولیو<sup>۲۲</sup> ۲). حضور نیاکان مرده «روح زندگان را با روح گذشتگان پیوند می‌دهد» (همان ۴). با این مضمون، موریسون تقابل دوگانۀ زندگان/مردگان را که یکی از بن‌مایه‌های اساسی فرهنگ و تفکر غرب است، ساختارشکنی می‌کند. «رمان‌های موریسون مرز میان زندگان و مردگان و حال و گذشته را نادیده می‌گیرند و با این کار مضامینی را مطرح می‌کنند که در متون تاریخی رسمی حذف یا تحریف شده‌اند» (لیستر<sup>۲۳</sup> ۲۱). او با ایجاد

---

20. Anzaldo

21. Bhabha

22. Beaulieu

23. Lister



ارتباط میان زندگان و مردگان کلیتی ایجاد می‌کند که در آن نسل‌های پیشین، نسل حاضر، و نسل آینده در رابطه‌ای ساختاری و دیالکتیک به هم می‌پیوندند. در واقع هویت افراد و تصورشان از نقش و معنای زندگی خویش حاصل پیوند زدن هستی خود با این بدنه عظیم و تاریخی است. خود موریسون در این باره می‌گوید، «آنکس که نیایش را می‌کشد، در واقع خویشتن را کشته است. اتکای به نفس مطلق انسان را از بسیاری مواهب محروم می‌کند (۱۹۸۴: ۳۴۴). روح دل‌بند پس از مرگ همواره حضور فعال و تعیین‌کننده‌ای در کنش رمان دارد. موریسون در گفت‌وگو با مارشا دارلینگ<sup>۲۴</sup> می‌گوید «هیچ مرزی میان حال و گذشته و میان مردگان و زندگان وجود ندارد. ما با قبول مسئولیت در قبال مردمی که تاکنون هیچکس به فکرش نبوده است این مرز را درنور دیده‌ایم» (۲۴۸).

در رمان موریسون حضور مردگان پررنگ‌تر و فعال‌تر از حضور زندگان است. این امر بیانگر تأثیر گذشته و گذشتگان بر حال و زندگان است (کوبیتشک<sup>۲۵</sup> ۸۰). ژاک دریدا<sup>۲۶</sup> در مقدمه کتاب *اشباح مارکس*<sup>۲۷</sup> اهمیت درس‌های تاریخ را گوش‌زد می‌کند. دریدا با تأکید بر مفهوم «آینده عادلانه»، آن را محصول وابستگی متقابل گذشته، حال، و آینده می‌داند. موریسون نیز گذشتگان را به اندازه زندگان در زندگی حال و آینده سهیم می‌داند. او به جای دفن کردن گذشته همواره مسئولیت خطیر زنده نگه داشتن آن را گوش‌زد می‌کند. به عقیده او همانطور که می‌توان زندگان را در آثار ادبی بازنمایی و مورد ستایش قرار داد، می‌توان مردگان را نیز، به منظور «روشن شدن برخی حقایق»، در میان زندگان آورد. یکی دیگر از مسائلی که دریدا مورد تأکید قرار می‌دهد مسأله «آموزش زندگی» است. آموزش زندگی تنها به معنی آموزش زندگی در حال نیست، بلکه «آموزش زندگی به طور کلی و رای زمان حال» است (XX). همچنین، دریدا تأکید می‌کند که فرد نمی‌تواند این دانش زندگی را از خود و به تنهایی کسب کند. زیرا در این حالت زندگی ناممکن خواهد بود. بنابراین طبق نظر دریدا آموزش زندگی تنها توسط زندگان و فرد تنها ممکن نمی‌شود، بلکه حضور مردگان و دیگری نیز ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. تنها در ارتباط با مردگان و با دیگری می‌توان زندگی را

---

24. Darling

25. Kubitschek

26. Derrida

27. Specters of Marx

آموخت. دریدا آموزش زندگی را مستلزم یادآوری گذشته و درک حضور آینده می‌داند. او معتقد است که مردگان اغلب به زندگان قدرتمندند (۴۸).

به نظر دریدا، این همزیستی گذشته، حال، و آینده تنها از طریق زندگی با اشباح ممکن است. بر این اساس عدالت تنها با احضار ارواح مردگان و آیندگان و سهیم کردن آنها در زندگی کنونی، تحقق و معنا می‌یابد. این ارواح شامل ارواح کسانی است که تحت سرکوب و بی‌عدالتی زندگی کرده‌اند، «خواه قربانیان جنگ باشند، خواه قربانیان سرکوب و خشونت سیاسی، و یا خشونت و تبعیض ملی، نژادی، استعماری، جنسی و دیگر اشکال نابودگری. قربانیان سرکوب از جانب امپریالیسم سرمایه‌داری و دیگر اشکال تمامیت‌خواهی (xviii). دریدا این فضای «شیخ‌زده» را همانند مکانی می‌داند. آموزختن زندگی مستلزم «تعلم متقابل» مرگ و زندگی است.

در رمان موریسون ارواح مردگان به صحنه زندگی فراخوانده می‌شوند تا با زبان خویش با زندگان سخن بگویند. این کار باعث می‌شود گذشته نیز همانند حال زنده و واقعی جلوه کند. تنها با پذیرش حضور و به رسمیت شناختن مردگان و گذشتگان است که شخصیت‌های زنده رمان می‌توانند هویت جمعی و فردی خویش را بازسازی کنند، مرگان و گذشتگانی که دستخوش فراموشی و سرکوب شده‌اند. با احضار ارواح مردگان هویت جمعی و فردی زندگان وسعت و شمول بیشتری می‌یابد، و تجربه شخصی و کنش اجتماعی نیز به گونه بهتری تعریف می‌شوند. جان تاووز<sup>۲۸</sup> تاریخ‌نویسی پسامدرن را نوعی احضار ارواح می‌داند که در آن گذشته به گونه‌ای روایت می‌شود که انگار هنوز تمام نشده‌است و همواره با حال در گفت‌وگو و مجادله است (۵۶۴-۵۳۵).

شخصیت (شیخ) دلبند ناخودآگاه جمعی بردگی است. او برای همگان یادآوری‌کننده ریختن اجساد سیاهان به آب (در هنگام انتقال اجباری آنان به آمریکا) است. او مردانی را به یاد می‌آورد که مرگ را به سوار شدن به کشتی‌های برده‌داران ترجیح می‌دادند، مردان بی‌پوست و مردانی که تنگ همدیگر نشسته‌اند و جا برای نفس کشیدن ندارند. بعضی از آنها مرده و برخی در حال مرگ‌اند، «یکی از آنها می‌کوشد تا تنش را، که همچون پرنده‌ای کوچک می‌لرزد، ترک کند... اما جا برای لرزیدن نیست، پس نمی‌تواند بمیرد» (۲۱۱-۲۱۰). شیخ دلبند

---

28. Towes

تجسم این تاریخ رنج‌آلود است و حضور متناوب او میان مرگ و زندگی یادآور وضعیت اجداد او در هنگام عبور از آتلانتیک است، آنگاه که میان مرگ و زندگی دست به دست می‌شدند. دل‌بند می‌گوید که از دل آب بیرون آمده‌است. این ارتباط با دریا نیز یادآور سفر نیاکان وی بر روی دریا و همچنین بیانگر آب زهدان مادر است - که حاکی از وابستگی متقابل او و زندگان است. او می‌گوید که «به جایی برای بودن»، نیاز دارد (۲۱۳). این مکان همان شخص سز است «حالا دیگر می‌توانیم با هم یکی شویم [...] سز همان چهره‌ای است که من زیر پیدا و سپس گمش کردم» (۲۱۳).

#### دیالکتیک روایی فرد و گروه در رمان *دل‌بند*

تأکید بر زندگی و هویت جمعی در شیوه‌ی روایت رمان نیز مشهود است. روایت رمان به صورت کاری گروهی انجام گرفته‌است. خود دل‌بند، که برخی از مهم‌ترین قسمت‌های رمان از دیدگاه او روایت می‌شود، دارای شخصیت و هویتی جمعی است. او نماینده‌ی کل دودمانی است که به دست برده‌داران نابود شده‌اند، دودمانی که نخستین نسل آن‌ها هنگام عبور اجباری از اقیانوس میان مرگ و زندگی دست به دست می‌شدند. دل‌بند حال و هوای مسافران کشتی را به شکل تصاویری تکه‌تکه و بدون استفاده از نقطه‌گذاری و حروف ربط عرضه می‌کند. این تصاویر چندپاره خود نماد چندپارگی روانی و آشفتگی مسافران نگونبخت کشتی‌های تجارت برده است، مسافرانی که در فضای ذهنی بی‌کران اقیانوس‌مانندی میان هویت فرهنگی خویش و هویت تحمیل‌شده‌ی جدید و میان افریقا و مقصدی نامعین سرگردان بودند (سپیلرز ۷۲).

روایت رمان دل‌بند از روایت‌های بردگی سنتی متفاوت است. در این رمان موریسون از شیوه‌های روایی نوین و پسامدرن، که مناسب ساختار رمان است، بهره گرفته‌است. رمان با توصیف زندگی آزاد شخصیت‌ها در زمان حال شروع می‌شود و رفته رفته به عمق گذشته و دوران بردگی باز می‌گردد. این شیوه‌ی روایت برخلاف شیوه‌ی سنتی روایت خطی در رمان‌های بردگی است (گریوال ۱۰۳<sup>۲۹</sup>). همچنین برخلاف روایت‌های سنتی که در آن شخص راوی داستان قهرمانی‌ها و روند خودشناسی و آزادی خویش را با تأکید بر ویژگی‌های

فردی نقل می‌کند، در رمان موریسون فرد به حاشیة روایت رانده می‌شود و روایت - که خود عملی گروهی است - به شرح اعمال گروهی و توصیف روند خودشناسی قومی‌گروهی تبدیل می‌شود. ساختار روایی رمان یادآور مفهوم روایت «چندصدایی» میخاییل باختین است که در آن چند ذهنیت متفاوت و نسبتاً مستقل با ایجاد رابطه تعاملی، همزیستی، و اتکای متقابل به طور همزمان مضامین ناهمگون جهان را در قالب وحدت متنی واحد بیان می‌کنند. در این رمان، راویان با عمل روایت نوعی خودآگاهی گروهی و قومی برای خویش ایجاد می‌کنند (ستپتو<sup>۳۰</sup> ۱۶۸).

روای رمان دل‌بند نقش راوی درجه دوم را به شخصیت‌های متعددی محول می‌کند (ریمون کنان ۱۰۹). تنها جایی که در آن روایت به راوی درجه اول واگذار می‌شود سه تک‌گویی درونی (از صفحه ۲۰۰ تا ۲۱۷) است که در به دنبال آن‌ها شخصیت‌های سز، دنور و دل‌بند به گونه‌ای آیینی در هم می‌آمیزند و از امتزاج صداهای آنان چیزی شبیه گروه همخوانان شکل می‌گیرد. در اینجا نیز «من» و فردیت حاصل‌شده برای هریک از شخصیت‌های سز، دل‌بند، و دنور نتیجه کشف دیگری و تجربه عشق به دیگری است. این تک‌گویی‌ها غالباً در مورد عشق به دیگری است. با این وجود، «من» روایتگر در این تک‌گویی‌ها نیز به صورت هویت مستقل و قائم‌به‌ذات عمل نمی‌کنند، به طوری که تک‌گویی‌ها در نهایت به همخوانی گراییده و خواننده نمی‌تواند افکار سه شخصیت سز، دنور، و دل‌بند را از هم تمیز دهد. این تک‌گویی‌ها آن‌چنان انتزاعی و غیرفردی‌اند که نمی‌توانند به کلام یکی از این شخصیت‌ها درآیند، بلکه در همان سطح انتزاعی و به صورت ناگفته باقی می‌مانند.

روایت چندپاره دل‌بند بیانگر تغییر مداوم و مکرر دیدگاه‌ها و زمان است. این روایت چندپاره همواره شامل تصاویری از اجساد تکه‌پاره سیاهان است تا حس روان‌گیسختگی و چندپارگی هویتی شخصیت‌ها را به‌نمایش بگذارد. این روایت خود یادآور تن و روان برده‌ای است که تحت استثمار دچار گسست و تجزیه شده است. این بن‌مایه یادآور استعاره معروف هلن سیزو<sup>۳۱</sup> است که متن را چون تن خویش چندپاره و از هم گسیخته می‌داند (۸۸۲). رمان دل‌بند آینه تمام‌عیار شخصیت دل‌بند است، هر دو مثله شده‌اند و مثله شدن هر دو نتیجه

---

30. Stepto

31. Cixous

خشونت برده‌داری است. هنری لوئیس گیتس<sup>۳۲</sup> این شیوهٔ روایت گروهی و چندپاره را ویژگی متون «گفتنی» می‌خواند (رشدی<sup>۳۳</sup> ۵۸۵). گیتس این مفهوم را برای اطلاق به متونی به کار می‌برد که در آن‌ها اسلوب‌های به کار رفته در روایت‌های شفاهی آمریکاییان آفریقایی‌تبار به کار می‌رود (۱۸۱). رشدی این‌گونه روایت‌ها را «منبع تاریخ شفاهی» آفریقاییان می‌داند (۵۸۷). موریسون با استفاده از این اسلوب‌های روایی کوشیده‌است تا با قواعد دست‌وپاگیر و وحدت دروغین روایت برده‌دارن مقابله کند. او با استفاده از شیوه‌های ماقبل نوشتاری و شفاهی کوشیده است تا تاریخ نوشتاری و اسناد جعلی برده‌داران را بی‌اعتبار کند.

روایت تونی موریسون خود نوعی تاریخ‌نگاری است. همزمان که شخصیت‌ها می‌کوشند تا با ایجاد ارتباط با یکدیگر تاریخ گذشتهٔ خویش را زهره‌زهره بازسازی کنند، خود روایت نیز تکه‌تکه و زهره‌زهره شکل می‌گیرد. این روایت شفاهی و چندپاره که تجسم تاریخ شفاهی و سینه به سینهٔ سیاهان است در نهایت تصویر موثقی از حال و گذشتهٔ سیاهان ارائه می‌دهد. نمی‌توان هیچ‌کدام از تقسیم‌بندی‌های مربوط به روایت‌های سنتی را در مورد رمان دل‌بند به‌کار برد. روایت در هیچ جا به‌طور کامل اول شخص و سوم شخص نیست، بلکه همواره ترکیب و آمیزهٔ جدیدی از این تقسیم‌بندی‌هاست.

در روایت‌های سنتی شخصیت فردی راوی وحدت و اعتباری دروغین به روایت می‌بخشد، در مقابل رمان موریسون که رمانی پسامدرن است با مسئله‌ساز کردن شخصیت راوی و شیوهٔ روایت، به این وحدت دروغین تن نمی‌دهد. با این توصیف، رمان دربرگیرندهٔ همان تناقضی است که کمال مطلوب لئوتار<sup>۳۴</sup> است. محول کردن عمل روایت به شخصی واحد در رمان‌های بردگی سنتی وحدتی دروغین به متن می‌بخشد که در نتیجهٔ آن گسست‌ها و تناقض‌های موجود در گفتمان غالب با کنشی ایدئولوژیک پنهان می‌گردد، اما موریسون این تناقضات را آشکار می‌کند. همانطور که لئوتار می‌گوید «با بیان یک معنای واحد در واقع هیچ معنایی بیان نمی‌کنیم» (۱۴). موریسون برای اینکه معنایی را بیان کرده‌باشد روایت را دچار

---

32. Gates

33. Rushdy

34. Lyotard

تکثر و چندصدایی کرده‌است. غرض از این کار ایجاد صدایی قومی و گروهی است، که همواره از شکل‌گیری و نمود آن جلوگیری به‌عمل آمده است (پیچ<sup>۳۵</sup> ۳۱).

### نتیجه‌گیری

با توجه به بحث و بررسی فوق، می‌توان نتیجه گرفت که موریسون تأکید بر ریشه‌های قومی فرهنگی و ایجاد همبستگی گروهی از جانب سیاهان را به‌عنوان تنها راه استعمارزدایی فکری مطرح کرده‌است. همانطور که دیدیم برده‌داران برای سلب اراده و هدف از سیاهان، می‌کوشند تا از تشکیل خانواده و هرگونه گروه توسط آنان پیش‌گیری کنند. آنان همچنین می‌کوشند تا با ایجاد فاصله میان گذشته و حال سیاهان آنان را از تصور هرگونه مسیر و حرکت تاریخی باز دارند. در مقابل شخصیت‌های سیاه‌پوست به انحای گوناگون می‌کوشند تا با یکدیگر و با گذشتگان و نیاکان خویش پیوند برقرار کنند. آنان با پیوستن به یکدیگر و درمیان گذاشتن سرنوشت فردی خویش می‌کوشند تا پاره‌های ازهم گسسته‌ی اجتماع خویش را دوباره به هم بدوزند، زیرا تنها در این صورت معنا و هدف زندگی خویش را باز می‌یابند. تأکید مفرط سیاهان بر بقای گروهی و انکار نفس و انجام فداکاری آنان در قبال یکدیگر، حاکی از این مطلب است که آنان بقای خویش را در بقای گروه می‌بینند. آنان با انکار نفس گروه را زنده می‌کنند و گروه نیز در مقابل احساس فردیت و هویت آنان را فراهم می‌کند.

دیالکتیک فرد و گروه نه تنها در محتوای رمان بلکه در ساختار و شیوه‌ی روایت هم مشهود است. روایت موریسون بافته‌ی چهل‌تکه‌ایست که از روایت‌های متعدد شکل گرفته‌است. بدین‌گونه روایت از مرز نظرگاه و ذهنیت فرد فراتر رفته و دیدگاه جمعی و گروهی جامعه‌ی فرهنگی واحدی را به‌نمایش می‌گذارد.

البته فرآیند هویت‌سازی در رمان *دلبند* تنها به سطح جامعه‌ی سیاهان ختم نمی‌شود. سز و دیگر سیاهان آزادشده با ساختار شکنی تاریخ و اسناد مجعول برده‌داران و بازنویسی تاریخ و هویت جامعه‌ی سیاهان در واقع هویت و تاریخ جامعه‌ی برده‌داران را نیز که همواره در تقابل و ارتباط با سیاهان نگاشته می‌شود دچار تغییرات اساسی می‌کند. آنچه در نهایت

حاصل می‌شود بازتعریف و بازنویسی تاریخ و هویت ملی ایالات متحده و به تبع آن تمامی شهروندان این کشور است. جامعه سیاهان اگرچه همواره از قدرت و ثروت محروم بوده‌اند اما اجتناب‌ناپذیر و تعیین‌کننده هویت ملی امریکا محسوب می‌شوند و هویت و جایگاه آنها در ساختار قدرت تعیین‌کننده ساختار کلی جامعه امریکاست.

#### منابع

- Angelo, Bonnie. "The Pain of Being Black." *Time* 22 May 1989: 120-21.
- Beaulieu, Elizabeth Ann (ed). *The Toni Morrison Encyclopedia*, London: green wood press, 2003.
- Cixous, Helene. "The Laugh of the Medusa." Trans. Keith Cohen and Paula Cohen. *Signs: Journal of Women in Culture and Society* 1.4 (1976): 875-93.
- Cohn, Deborah. "To See or Not to See: Invisibility, Clairvoyance, and Re-Visions of History in *Invisible Man* and *La casa de los espíritus*." *Comparative Literature Studies*, Vol. 33, No. 4 (1996), pp. 372-395
- Crichlow, Warren and McCarthy, Cameron, Eds. *Cultural Studies*. Volume 9 Number 2 May 1995 Routledge
- Darling, Marsha. "In the Realm of Responsibility: A Conversation with Toni Morrison." In Taylor-Guthrie, *Conversations*, 246-54.
- Derrida, Jacques. *Specters of Marx: The State of the Debt, the Work of Mourning, and the New International*. Trans. Peggy Kamuf. New York: Routledge, 1994.
- Dixon, Melvin. "Like an Eagle in the Air: Toni Morrison." *Modern Critical Views: Toni Morrison*. Ed. Harold Bloom. New York: Chelsea House, 1990.
- Elliott, Mary Jane Suero. "Postcolonial Experience in a Domestic Context: Commodified Subjectivity in Toni Morrison's *Beloved*." *MELUS*, Vol. 25, No. 3/4, Revising Traditions Double Issue (Autumn - Winter, 2000), pp. 181-202
- Furman, Jan. *Toni Morrison's Fiction*. Columbia, S.C.: University of South Carolina Press, 1996.
- Gates, Jr., Henry Louis. *The Signifying Monkey: A Theory of Afro-American Literary Criticism*. New York: Oxford UP, 1988.

- Grewal, Gurleen. *Circles of Sorrow, Lines of Struggle: The Novels of Toni Morrison*. Baton, 1998.
- Henderson, Carol E. *Scarring the Black Body: Race and Representation in African American Literature*. Columbia, Mo.: University of Missouri Press, 1993.
- James, Joy. "Politicizing the Spirit: 'American Africanisms' and African Ancestors in the Essays of Toni Morrison." In Warren Crichlow and Cameron McCarthy (eds)
- Kubitschek, Missy Dehn. "Toward a New Order: Shakespeare, Morrison, and Gloria Naylor's *Mama Day*." *MELUS*, Vol. 19, No. 3, Intertextualities (Autumn, 1994), pp. 75-90
- Lister, Rachel. *Reading Toni Morrison*. Oxford and California: Greenwood Press, 2009.
- Lyotard, Jean François. *The Differend: Phrases in Dispute*. Trans. Georges Van Den Abbeele. Minneapolis: University of Minnesota Press, 1988.
- Mason, Bobbie Ann, and Smith, Lee. *Maternal Body and Voice in Toni Morrison*. Columbia and London: University of Missouri Press, 2002.
- Mohanty, S.P. "The epistemic status of cultural identity: on *Beloved* and the postcolonial condition", *Cultural Critique* 24 (1993):81-97.
- Mohanty, Satya P. "Colonial Legacies, Multicultural Futures: Relativism, Objectivity, and the Challenge of Otherness." *PMLA* 11 (1995): 108-18.
- Morrison, Toni. "Rootedness: The Ancestor as Foundation." *Black Women Writers (1950-1980): A Critical Evaluation*. Ed. Mari Evans. Garden City: Anchor/Doubleday, 1984: 339-45.
- Morrison, Toni. "The Site of Memory." *Inventing the Truth: The Art and Craft of Memoir*. Ed. William Zinsser. Boston: Houghton Mifflin, 1987: 101-124.
- Page, Philip. *Dangerous Freedom: Fusion and Fragmentation in Toni Morrison's Novels*. Jackson: University Press of Mississippi, 1995.
- Rimmon-Kenan, Shlomith. "Narration, Doubt, Retrieval: Toni Morrison's *Beloved*." *Narrative*, Vol. 4, No. 2 (May, 1996): 109-123
- Rushdy, Ashraf H. A. "Daughters Signifyin(g) History: The Example of Toni Morrison's *Beloved*." *American Literature: A Journal of Literary History, Criticism, and Bibliography* 64.3 (1992): 567-97.
- Sitter, Deborah Ayer. "The Making of a Man: Dialogic Meaning in *Beloved*." *African American Review* 26 (1992): 17-29.



- Spillers, Hortense J. "Mama's Baby, Papa's Maybe: An American Grammar Book." *Diacritics* 17.2 (1987): 65-81.
- Stepto, Robert. *From Behind the Veil: A Study of Afro-American Narrative*. Urbana: U of Illinois P, 1979.
- Taylor-Guthrie, Danielle (ed). *Conversations with Toni Morrison*. Literary Conversations Series. Jackson: University Press of Mississippi, 1994.
- Toews, John E. "Historiography as exorcism: Conjuring up 'foreign' worlds and historicizing subjects in the context of the multiculturalism debate." *Theory and Society* 27: 535-564, 1998.
- Weiland, Lisa Cade. "Community." *The Toni Morrison Encyclopedia*. Elizabeth Ann Beaulieu (ed). London: Greenwood press, 2003.
- Wyatt, Jean. "Giving Body to the Word: The Maternal Symbolic in Toni Morrison's *Beloved*." *PMLA*, Vol. 108, No. 3 (May, 1993), pp. 474-488